

تبیین مسأله شفاعت و توسل



همواره این پرسش از جانب تکفیری‌ها و وهابیت در افکار مسلمانان خصوصاً در ذهن مردم و جوانان فرهیخته‌ای ما رسوخ داده شده است که آیا شفاعت‌طلب، استغاثه‌جویی و توسل‌جویی به حضرات اهل بیت و معصومین و سایر اولیاء و اوصیاء امری معقول و مقبول است یا خیر؟ آنچه می‌خوانید دیدگاه و نظر حجت‌الاسلام دکتر فتح‌الله نجارزادگان محقق و نویسنده و عضو هیات علمی دانشگاه تهران پیرامون مسأله شفاعت و توسل به اهل‌بیت علیهم‌السلام است که به محضر خوانندگان عزیز تقدیم می‌شود.

این موضوع، موضوع کهنی است و درباره‌ای آن بحث‌های متعددی صورت گرفته است، کتاب‌ها نوشته شده و مناظرات انجام گرفته؛ اما چون این موضوع به روز است و همواره این پرسش خصوصاً در ذهن جوانان فرهیخته‌ای ما مطرح است، بنده به این نتیجه رسیدم که یک بار دیگر این موضوع را بازخوانی کنیم تا ببینیم که آیا شفاعت‌طلب، استغاثه‌جویی و توسل‌جویی به حضرات اهل بیت و معصومین و سایر اولیاء و اوصیاء امری معقول و مقبول است یا خیر؟

در این‌جا دو بحث مطرح است یکی راجع به تبرک، زیارت و تقبیل (بوسیدن در و دیوار مکان مقدس) است.

تبرک هم این است که مثلاً دست می‌مالیم به ضریح و به صورتمان می‌مالیم. موضوع دیگر این است که من توسل می‌جویم، حاجت می‌طلبم؛ مثلاً امام رضا (ع) را شفیع قرار می‌دهم. مخالفان، موضوع اولی (تبرک، زیارت و تقبیل) را بدعت می‌دانند و هر بدعتی طلاله و بیراهه است و مورد دوم (توسل جستن، حاجت‌طلبی و استغاثه) را شرک می‌دانند. پاسخ بدعت روشن است؛ زیرا شما می‌توانید به مخالف بگویید برای شما بدعت است چون دلیل ندارید و مدرکی در این رابطه ندارید.

بنابراین موضوع بدعت چندان دشوار نیست. در منابع اهل سنت و قرآن پاسخ بدعت روشن است. آنچه که مشکل است و باید درباره‌ی آن عمیقاً فکر شود موضوع شفاعت و استغاثه و توسل جویی است که متهم به شرک است. ابتدا عرض کنم که شفاعت مطلقاً به معنای ضمیمه شدن است. نماز شب را نماز شفع و نماز وتر می‌گویند؛ یعنی نمازی که یک رکعت دیگر به آن ضمیمه می‌شود.

پس معنای اصلی شفاعت به معنای ضمیمه شدن است. گاهی اوقات شما برای همکاری و همیاری ضمیمه می‌شوید، گاهی ضمیمه می‌شوید برای میانجی‌گری و وساطت. فرض کنید کسی ماشینش خراب است و نمی‌تواند آن را هل دهد؛ یعنی توان حرکت ماشین را ندارد، شما پشت ماشین دست می‌زنید و او را کمک می‌کنید. در واقع شما شفیع می‌شوید؛ یعنی به قدرت آن شخص ضمیمه می‌شوید تا بتوانید این ماشین را به حرکت درآورید. این یک نوع شفاعت است. نوع دیگر این است وقتی ماشین خراب است، شما می‌گویید من شخصی را می‌شناسم که تعمیرکار ماشین است و الآن با او تماس می‌گیرم تا این‌جا بیاید و ماشین را درست کند. این هم شفاعت است منتهی به معنای میانجی‌گری است؛ یعنی وساطت می‌کنید برای این‌که متخصص کار زودتر کار این شخص را انجام دهد؛ اما شفاعت به معنای اولی به منظور همکاری و همیاری است.

در کتاب خداوند در خیلی از موارد هر دو معنای شفاعت (همکاری و میانجی‌گری) مراد است؛ مانند سوره‌ی یاسین که می‌فرماید: بت‌پرستی امر معقولی نیست، من چطور می‌توانم این‌ها را شفیع قرار دهم یا به‌عنوان همراه و همکار باشند یا این‌که میانجی‌گری کنند و واسطه شوند؟ این‌ها شمولی ندارند و کاری از آنها ساخته نیست. بنابراین هر دو معنای شفاعت برای من مردود و غیرمقبول است.

توسل به معنای گرفتن وسیله‌ای برای قرب به خدا است. وقتی شما می‌گویید به معصوم متوسل می‌شوم؛ یعنی آنها را وسیله قرار می‌دهید تا از طریق آبروی آنها به خدا وصل شوید. استغاثه هم از ریشه‌ی غوث است و به معنای طلب یاری و کمک در شرایطی است که سخت است و شخص ناچار است. مثل کسی که فلج

است و روی زمین نشسته است و نیاز دارد که کسی به داد و فریاد او برسد. نکته‌ای دوم یادتان باشد وقتی به ما می‌گویند: شفاعت شرک است، استغاثه و توسل شرک است باید بپرسیم چه نوع شرکی است.

به‌طور کلی ما در کتاب خدا و در مقوله‌ای سازمان دین دو نوع شرک داریم. یک شرک که در برابر کفر است و یک شرکی که در برابر کفران نعمت است. شرک اوّل را می‌گویند شرک در برابر ایمان یا شخص مشرک است یا مؤمن؛ مشرک است؛ یعنی نسبت به خداوند شریک قائل است (در توحید ربوبی، الهی و عبادی). مؤمن هم کسی است که موحد است و به یگانگی خداوند در ابعاد گوناگون باور دارد و به آن شهادت می‌دهد.

نوع دیگر شرک، شرک در برابر نعمت است؛ یعنی شخص در برابر نعمت کفران نعمت می‌کند؛ یعنی در مقام عمل کس دیگری را اطاعت می‌کند؛ ولی از لحاظ اعتقاد قلبی مشکلی ندارد. آن چیزی که بسیار سخت است و کوچک‌ترین و کمتر از یک درصد آن انسان را پوچ می‌کند، شرک اعتقادی است؛ یعنی یک باور قلبی نسبت به این‌که خداوند شریک دارد. خداوند در قرآن می‌فرماید: کسی که به خداوند شرک بورزد خداوند او را نمی‌بخشد؛ اما اگر کسی مشرک نباشد و بدون توبه از دنیا برود، ممکن است خدا او را ببخشد.

کسانی که می‌گویند توسل و استغاثه شرک است، منظورشان شرک اعتقادی است و این بسیار بحران و ناهنجار است؛ زیرا هضم این مسأله سخت است که چطور کسی که شهادت به یکانگی خدا و رسالت می‌دهد، چطور اگر سر قبر برود و شفاعت بطلبد او را مشرک می‌دانید؟ آن هم شرک اعتقادی؟ این تفکر و این تلقی بستری می‌شود برای امثال داعش که می‌گویند: قتل اشخاص واجب است چون او مرتد است. اتهام شرک اعتقادی، اتهام بسیار سنگینی است. اثبات این اتهام، ادله‌ای روشن، شفات، سنگین و محکم می‌خواهد.

نکته‌ای دیگر بحث شفاعت، استغاثه و توسل در بین تمام جوامع بشری و امت اسلام قابل قبول است. ما چند نوع شفاعت داریم که از مدار بحث ما بیرون است:

- شفاعت فقهی: در آیه‌ی ۷۸ سوره‌ی نساء آمده است: هر کس واسطه و میانجی‌گری کند برای کار خیری یا همراهی و همکاری کند برای امر خیر از ثواب آن امر بهره می‌برد. این موضوع بحث ما نیست.

- در روز قیامت شفاعت است. در امت اسلام هیچ کس منازعه و رد و ایرادی به این نوع شفاعت ندارد و

بنا به کتاب خدا شفاعت در روز قیامت قطعی است. مانند سوره‌ای مدثر که می‌فرماید: در روز قیامت خداوند شفاعتی را نمی‌پذیرد مگر این‌که به او اذن دهد تا شفیع سخن بگوید. در سوره‌ای حمد می‌خوانیم که خداوند مالک یوم‌الدین است؛ ولی ما در دنیا خیلی متوجه عمیق این آیه را نمی‌فهمیم و در قیامت می‌فهمیم که مالک روز قیامت خداوند است و دست خداوند است که در روز قیامت به چه کسی اجازه دهد که شفاعت کند. این‌که چه قلمرویی را شفاعت کند هم دست خود او است و این‌که از چه کسانی شفاعت کند باز هم دست خداوند است. این آیه به ما می‌گوید: عده‌ای در روز قیامت اجازه دارند که شفاعت کنند. پس شفاعت روز قیامت هم از مدار بحث بیرون است.

• نوع سوم شفاعت این است که در شفاعت، فرد شفاعت‌کننده زنده است و در قید حیات دنیا است. در روایات صحیحی داریم که در زمان پیامبر برخی از مسلمین او را شفیع قرار می‌دادند. مثلاً شخصی می‌گوید: من در مجلس بودم که شخصی بر پیامبر وارد شد و گفت یا پیامبر ما در بیابان زندگی می‌کنیم و گوسفندان ما از بی‌آبی دارند تلف می‌شوند، ما از شما می‌خواهیم که شفیع شوید که خدا برای ما باران بفرستند. راوی می‌گوید پیامبر در همان‌جا دستان مبارکشان را بالا بردند و فرمودند: بار خدایا بر ما باران ببار. می‌گوید: دعای پیامبر تمام نشده بود که باران بارید. برادران یوسف پیش حضرت یعقوب رفتند و گفتند: ای پدر! شما واسطه شو برای این‌که برای ما استغفار کنی تا خدا ما را ببخشد. در این‌جا حضرت یعقوب زنده است و واسطه برای دعای استغفار قرار می‌گیرد. این نوع از شفاعت هم از مدار بحث بیرون است. در داستان حضرت موسی(ع) و فرعونیان خداوند برای هشدار و آگاهی‌دادن به فرعونیان آنان را دچار خشکسالی، ملخ و قحطی کرد؛ اما آنها با وجودی‌که به درستی راه موسی(ع) ایمان داشتند، خوی خودخواهی و استکباری مانع از این شد که به حقیقت تن دهند. وقتی که شرایط بحرانی شد آنان پیش حضرت موسی(ع) آمدند، به او استغاثه کردند و گفتند: ای موسی شما در پیشگاه پروردگارت برای ما شفیع و واسطه شو و دعا کن و اگر تو این مشکلات را از ما برطرف کنی ما به تو ایمان می‌آوریم و ما بنی‌اسرائیل را در اختیار تو قرار می‌دهیم. حضرت موسی(ع) دعا کرد و مشکلات جامعه برطرف شد؛ اما آنها مانند همه‌ی طاغوتیان تاریخ از سر تکبر و خودخواهی نقص عهد کردند و به پیمان خود وفا نکردند. (آیه‌ی قرآن) قرآن کتاب علمی صرف نیست که مسأله‌ای را مطرح کند و رد شود؛ بلکه کتاب هدایت است؛ یعنی وقتی حادثه یا رفتاری را گزارش می‌کند اگر نادرست باشد آن را رد می‌کند؛ اما اگر درست باشد آن را تأیید و تثبیت می‌کند. در این آیه شما می‌بینید که فرعونیان به موسی استغاثه می‌کنند و آن حضرت برای آنها دعا می‌کند. آیا این‌جا مرتکب شرک شدیم؟ نه؛ زیرا حضرت موسی(ع) زنده است و صدا را می‌شنود.

در این‌جا ما به نتیجه‌ی مهمی می‌رسیم و آن این است که بحث شفاعت، توسل و استغاثه درباره‌ی قیامت

قطعی است و از مدار بحث بیرون است. در دنیا هم اگر فردی که واسطه قرار می‌دهیم زنده باشد این هم مشکلی ندارد و از مدار بحث باز بیرون است. پس کدام شفاعت، استغاثه و توسل شرک است؟ آن هم شرک اعتقادی که نابودکننده است؟ نکته‌ای مهمی است که باید به آن اشاره کنم و آن این است که این وسط مغالطه‌ای شکل گرفته است و باید آن را دفع کرد. آنها می‌گویند مگر خدا سمیع، بصیر و ارحم الراحمین نیست؟ پس چرا دنبال واسطه هستید؟ او از همه داناتر، شنونده‌تر و قادرتر است، پس چرا مستقیماً از خود او نمی‌خواهید؟ جواب این است. شما قبول دارید که در دنیا ما می‌توانیم به اشخاص زنده متوسل شویم. چرا حضرت موسی(ع) و حضرت یعقوب(ع) به کسانی که به آنها استغاثه کردند نگفتند بروید مستقیماً به خود خدا متوسل شوید؛ زیرا او از رگ گردن به شما نزدیک‌تر است و از ما هم مهربان‌تر است؟ بنا براین اصل استغاثه‌جویی، توسل و شفاعت‌طلبی امر معقولی است هم مطابق با قرآن و هم مطابق با زندگی اجتماعی ما.

پس استغاثه و شفاعت را جایی شرک می‌دانند که آن اولیاء خدا از دنیا رفته باشد و با رفتن بر سر قبر او و از او استغاثه بطلبی. بنا براین باید متناسب با این مورد به روایات و آیات استناد کرد؛ یعنی در موردی که واسطه و شفیع از دنیا رفته باشد. مثلاً اگر من بر سر قبر پیغمبر بروم و بگویم یا پیامبر به من کمک کن مشکلاتم حل شود، می‌گویند این شرک است از نوع شرک اعتقادی. همان‌طور که توحید دارای ابعاد است، شرک هم که نقطه‌ای مقابل آن است دارای ابعاد است. ما چند نوع توحید داریم:

- توحید صفاتی: یعنی خدا در صفات یگانه و یکتا است. در خالقیت خداوند یکتا است و هیچ کس شریک او نیست.

- توحید ربوبی: یعنی خداوند مالک و مدبر عالم است و هیچ کس شریک او نیست. یعنی صاحب اختیار است. یعنی باور به یکتایی و یگانگی خداوند در صاحب اختیاری آفرینش.

- توحید افعالی

- توحید ذاتی: یعنی خدا در ذات یگانه و یکتا است.

- توحید الوهی: یعنی فرد به این معنا برسد که بگوید: کسی که باید من به او التجاء کنم باید او را

بپرستم و به او پناه ببرم تا او زندگی مرا تدبیر کند، فقط خدا است. من به هیچ کس دیگری پناه نمی‌برم مگر این که خود خدا اجازه دهد و آن هم در طول خدا نه در عرض او.

• توحید عبادی: در مقام عبادت و عبارت به معنای تذلل است، یگانه و یکتا بیاندیشد و کسی را در عبادت شریک خدا قرار ندهد.

همین ابعاد را هم ما در شرک داریم:

• شرک ذاتی و صفاتی؛ یعنی برای ذات خدا شریکی قائل شویم و صفات را غیر از ذات بدانیم.

• شرک خالق: یعنی برای خلقت و خالقیت خداوند شریک قائل شویم.

• شرک ربوبی: این که گفته شود در امر صاحب اختیار خداوند دیگران هم صاحب اختیار هستند. من می‌توانم مستقل از خداوند در نظام آفرینش و نظام انسانی دخالت کنم و برای خدا شریک قائل شوم. باید توجه کرد که شریک از شریک اجازه نمی‌گیرد. یعنی خداوند در اداره‌ی عالم شریک دارد و او بدون اجازه‌ی خداوند می‌تواند در امر تدبیر دخالت کند.

• شرک الوهی: یعنی بگوییم غیر از خداوند الهی است که به طور مستقل می‌توان به او التجاء کرد و در عرض خدا وجود دارد.

• شرک عبادی: یعنی این که ما در عبادت برای خدا شریک قائل شویم.

مشخص شد که توسل، شفاعت و استغاثه شرک است و شرک الوهی است و چون شرک الوهی است، شرک عبادی است؛ یعنی من اگر بر سر قبر کسی بروم و استغاثه کنم و التجاء جویم از حد نصاب لا اله الا الله افتاده‌ام و مشرک و مرتد هستیم! یعنی نباید قبرستان، زیارت برویم؛ فقط در صورتی اجازه داریم برویم که برای دعا کردن برای مردگان و عبرت‌گیری می‌روی هم می‌توانی بروی؛ اما اگر قبرستان بروی و به کسی متوسل شوی این شرک است. پس اصل قبرستان رفتن هم مشکلی ندارد. در این جا این سؤال مطرح می‌شود که مثلاً چرا رفتن سر قبر پیامبر و دقیقاً همان حرف بیابانی را زدن و استغاثه کردن، شرک است؟ کسانی که قائل به شرک بودن توسل به اولیاء از درگذشته هستند، هیچ آیه‌ای از کتاب خدا ندارند و هیچ دلیل عقلی هم ندارند. آنها در این جا آیاتی را ارائه می‌کنند که در فضای فکری مشرکین است و خطاب به

آنها است؛ یعنی ما را در مجموعه‌ای مشرکین قرار می‌دهند و ما را مخاطب آیات خطاب به مشرکین هم قرار می‌کند. بنابراین آنها باید تشابه ما با مشرکین را هم اثبات کنند.

آن‌جا که قرآن مسلمین صدر اسلام را خطاب قرار می‌دهد ما هم مورد آن هستیم؛ زیرا ما هم مانند مسلمین صدر اسلام موحد و مسلمان هستیم؛ اما چه شباهتی بین ما و مشرکین وجود دارد که شما می‌گویید آیات خطاب به مشرکین خطاب به ما هم هست؟

می‌گویند شما از دو نظر با مشرکین شباهت دارید:

• بُعد اول این است که بت فاقد شعور و جان است و قبری هم که شما بالای سر آن استغاثه می‌کنید، بی‌جان و بی‌شعور است. پاسخ: این شباهت مردود است؛ زیرا قرآن به ما می‌گوید: بت‌های مشرکین نماد فرشتگان و نماد جنیان بودند و مشرکین معتقد بودند که فرشته دختر خدا است (قرآن چند جا به این مورد اشاره کرده است) و معتقد بودند که جنیان با خدا رابطه‌ای سببی دارند. آنها برای دختران خدا نماد و تمثال می‌ساختند و به آنها متوسل می‌شدند. جنیان را منشأ شرّ می‌دانستند و برای نجات از شر و مشکلات به جنیان متوسل می‌شدند؛ ولی ما قبر را نماد فرشته نمی‌دانیم. قبر نماد نیست. تو می‌گویی قبر بی‌شعور است؛ ولی ما معتقدیم که آن کسی که در قبر است فاقد شعور نیست؛ خود قرآن می‌گوید، آن کسی که در قبر است به اذن خدا می‌تواند بشنود. روح کسی که در قبر است به اذن خدا شنوده است و با بت شباهت ندارد؛ اما مشرک بت را در شفاعت مستقل می‌داند. آنها می‌گویند: خداوند در سوره‌ای فاطر می‌فرماید: ای پیامبر کسی که در قبر است نمی‌شنود که تو چه می‌گویی. مفسران سنّی می‌گویند این آیه در مقام تشبیه است؛ یعنی کسی که دل او به کفر مرده است؛ یعنی نفس می‌کشد؛ ولی دل او مرده است، وقتی برای او آیه‌ای بخوانی می‌شنود ولی در دل او اثر نمی‌گذارد. همین امر را خداوند به مرده تشبیه می‌کند و می‌فرماید: کسی که مرده صدای تو را می‌شنود؛ ولی بر او اثری ندارد؛ یعنی تو نمی‌توانی در قبرستان بگویی ای اهل قبرستان به خدا و پیامبر ایمان بیاورید؛ زیرا آنها صدا را می‌شنوند؛ ولی برای آنها اثری ندارد چون از عالم دنیا که عالم تکلیف است بیرون رفته‌اند. همان‌طور که کسی که روی زمین است و متکبر است صدای تو را می‌شنود ولی اثری بر او ندارد. بنابراین مرده صدا را می‌شنود ولی بر او اثری ندارد نه این‌که صدا را نشنود.

• بت‌پرست بت را شفیع قرار می‌دهد، شما هم بالای سر قبر می‌روید و آن را شفیع قرار می‌دهید. پاسخ

این است که ذهنیت این دو با هم متفاوت است. قرآن در سوره‌ی یاسین و مریم می‌گوید: مشرکین بت‌ها را می‌پرستیدند تا به آنها عزت و نصرت دهند. آنها بت را از خود قرار داده بودند؛ اما بدون خدا و غیر خدا؛ یعنی آنها از بدون مستقل از خداوند نصرت می‌خواستند؛ ولی ذهنیت ما این نیست؛ بلکه دقیقاً عکس این است. سال ۸۸ سر قبر پیامبر با یک وهابی سلفی یمنی هم‌صحبت شدم و به او گفتم این همه ایرانی این‌جا است. از هر کس چه باسواد چه بی‌سواد می‌خواهی تا بپرسم، ببینیم آیا آنها پیامبر را واسطه قرار می‌دهند یا این‌که از خود شخص پیامبر می‌خواهند؟ چون بت‌پرست از خود بت می‌خواهد به صورت مستقل از خداوند. گفت: از این خانم بپرس که اگر پیامبر بخواهد بچه‌ی شما را شفا دهد؛ اما خدا نخواهد چه اتفاقی می‌افتد؟ من پرسیدم و آن خانم گفت اگر خدا نخواهد هیچ اتفاقی نمی‌افتد؛ چون ما معتقدیم که پیامبر به اذن خدا شفا می‌دهد و اگر خدا نخواهد هیچ اتفاقی نمی‌افتد. بنابراین این مقایسه خدا است و ناشی از عدم فهم صحیح کتاب الهی است.

در این‌جا باید به دو نکته‌ی کلیدی اشاره کنم:

• عرب حجازی عبد و مولی داشت؛ بردگانی داشتند که مولا داشتند. چرا اگر عرب حجازی مشرک کنار بت استغاثه می‌کرد، توسل پیدا می‌کرد و سرش را کج می‌کرد و طلب حاجت می‌کرد قرآن او را مشرک می‌خواند؛ اما اگر همین عرب در برابر مولایش سرش را کج می‌کرد و تقاضای کمک می‌کرد او را مشرک نمی‌دانند؟ تفاوت و علت در این است که صرف سر کج کردن و طلب کمک کردن شرک نیست؛ بلکه بستگی به ذهنیت دارد؛ یعنی اگر مولایش را الهی ببیند به او می‌گویند مشرک؛ ولی اگر او را الهی نبیند به او مشرک گفته نمی‌شود. پس صرف سر قبر رفتن و سر کج کردن و طلب کمک کردن شرک نیست؛ زیرا نگاه ما به صاحب قبر نگاه الوهی نیست و ما به اذن الهی از او استغاثه می‌کنیم نه مستقل از خداوند. این تفاوت عبد و مولی برای فهم سخن ما بسیار راهگشا است.

• نکته‌ی دیگر این است که لبّ توحید در کلام حضرت ابراهیم به عنوان پدر توحید است. حضرت ابراهیم به پدرش که در حقیقت عموی او است، می‌گوید: من برای تو دعا می‌کنم و از خداوند می‌خواهم که تو را ببخشد؛ اما بدان من مالک هیچ چیزی نیستم؛ یعنی خداوند بخشش‌گناه را در اختیار من قرار نداده است که مستقل تصمیم بگیرم و اجابت دعا را در اختیار من قرار نداده است؛ بلکه به اذن الهی اگر خدا بخواهد شفاعت مرا می‌پذیرد و تو را می‌بخشد. دقیقاً تفکر ما این است؛ اما مشترک این را نمی‌گوید.

جمع‌بندی: ما دو دسته داریم: یکی تبرّک، تقبیل و زیارت که این‌ها را بدعت می‌دانند و مشکل آن خیلی حاد نیست و توسل، استغاثه و شفاعت که شرک هستند. هر شفاعتی در مدار بحث ما نیست. شفاعت در

روز قیامت و شفاعت شخصی که زنده است از مدار بحث بیرون است و استغاثه و شفاعت طلبی در کتاب خدا است و این مغالطه است که می‌گویند از خود خدا بخواهید؛ زیرا اگر این شرک بود حضرت موسی(ع)، حضرت ابراهیم(ع)، حضرت یعقوب(ع) و پیامبر(ص) هم از کسانی که از آنها شفاعت می‌خواستند، می‌گفتند از خود خدا بخواهید. این که هیچ دلیلی برای این که این اتهام سنگین شرک وجود ندارد و هیچ آیاتی پشتوانه‌ی این اتهام نیست؛ بلکه آنها صرفاً به آیاتی استناد می‌کنند که خطاب به مشرکین است. آنها در صورتی می‌توانند ما را مشرک بدانند که اثبات کنند که قبر و بت شبیه هم است؛ زیرا قبر و بت شبیه هم نیستند و استغاثه‌ی ما به اولیاء شبیه استغاثه‌ی مشرک به بت نیست؛ زیرا ذهنیت ما با مشرک متفاوت است و نکته‌ی کلیدی این است که ما بینیم عبد در برابر مولی با عبد در برابر ا تفاوتش در چیست. هر نوع اشک و آه و سوز را نمی‌توان شرک دانست؛ چنان که اگر عبد در برابر مولایش اشک، آه و سوز داشت آن را مشرک نمی‌دانند. تأکید قرآن در آیات مربوط به شر بر عبارت «من دون ا» است؛ یعنی مشرک خدا را کنار می‌گذارد و مستقلاً طلب کمک می‌کند. در صورتی که ما می‌گوییم به اذن ا. همین‌طور که ما روی زمین با اذن ا می‌شنویم و می‌بینیم، در قبر هم می‌توانیم به اذن ا بینیم، بشنویم و شفاعت کنیم و این نه مشکل عقلی دارد و نه مشکل شرعی دارد.

منبع: فکرت نت